خبر

با رأی بهارستان‌نشینان، دوره‌های آموزشی تحت هدایت بیگانگان جرم‌انگاری شد

در نشست مجازی دیروز مجلس، مواد ۲۸ و ۲۹ طرح مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی و دولت‌ها یا نهادهای بیگانه با پیشنهادات اصلاحی به تصویب رسید؛ موادی که برگزاری دوره‌های آموزشی تحت هدایت بیگانه و اجرای اسناد بین‌المللی تأییدنشده را جرم‌انگاری می‌کنند.
نمایندگان در نشست صحن علنی مجلس که به صورت مجازی برگزاری شد، در ادامه بررسی طرح مقابله با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی و دولت‌ها یا نهادهای بیگانه، ماده ۲۸ و ۲۹ این طرح را با پیشنهادهات اصلاحی به تصویب رساندند.
بر اساس ماده ۲۸ این طرح برگزاری، سازماندهی یا ترویج دوره‌ها، کلاس‌ها، کارگاه‌ها یا همایش‌های آموزشی حضوری یا مجازی در ایران و خارج در صورتی که تحت حمایت با اشراف یا هدایت یا آموزش یا راهبری کارگزار بیگانه باشد و بدون اخذ مجوز لازم از سامانه انجام شود، ممنوع است. برگزارکننده، سازمان‌دهنده یا مجری اصلی به مجازات حبس درجه پنج و صادرکننده مجوز برگزاری یا اعزام یا شرکت، در صورت نداشتن مجوز از سامانه، به حبس درجه شش و محرومیت دائم از خدمات دولتی محکوم می‌شوند. تبصره ۱- دریافت هرگونه کمک مالی با حمایت مادی از کارگزار بیگانه برای برگزاری دوره‌های موضوع این ماده، علاوه بر ضبط اموال دریافت‌شده، موجب تشدید مجازات برگزارکننده به میزان یک درجه می‌شود. همچنین شرکت‌کنندگان در دوره‌ها یا کلاس‌ها یا کارگاه‌های موضوع این ماده به جزای نقدی یا حبس درجه شش محکوم می‌شوند. بر اساس ماده ۲۹ طرح مذکور، هرکس تعهدات ناشی از اسناد بین‌المللی را که مطابق اصل هفتادوهفتم (۷۷) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده‌اند یا فراتر از شروطی که در قانون تصویب‌کننده سند بین‌المللی یا در شرط الحاق به آن تعیین شده است اجرا کند، به حبس درجه شش و جزای نقدی درجه دو، موضوع ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی و محرومیت دائم از خدمات حکومتی محکوم می‌شود. همچنین در بررسی ماده ۲۷ طرح مذکور، ابتدا پیشنهاد اصلاح کل مالک شریعتی‌نیاسر، نماینده تهران، ری، شمیرانات، اسلامشهر و پردیس، طرح و رأی‌گیری شد. مالک شریعتی در تشریح پیشنهاد اصلاح کل خود عنوان کرد آنجا که در متن ماده از عنوان کارگزار آمده است، حتما باید به عبارت «کارگزار یا اتباع بیگانه» اصلاح شود، زیرا فقط کارگزار نیست. همچنین به‌جای عبارت «ترویج فرهنگ ضد اسلامی» بهتر است از عبارت «آموزه‌های اسلامی» استفاده شود که هم سیاق متن رعایت شود و هم اگر برای مقابله با هر آموزه اسلامی یک اثر ضدفرهنگی تولید شود، باید اینجا برای آن جرم‌انگاری کنیم. نماینده تهران در مجلس در ادامه، مهم‌ترین اصلاحی را که باید در این ماده صورت بگیرد، جرم‌انگاری و تعیین مجازات متناسب با جرم خواند و گفت: کار خوبی که بعضا بعضی از قضات انجام می‌دهند، این است که وقتی جرمی واقع می‌شود، جزای آن را متناسب با جرم و چیزی که باید جبران کند، در نظر می‌گیرند. بنابراین اگر اینجا هم مجازات را فقط جزای نقدی در نظر بگیریم، در حساب دولت و در حساب عمومی خرج می‌شود، اما وقتی فردی جرمی را در تولید آثار ضد فرهنگ اسلامی و ایرانی انجام داده است، بهتر است جرمش متناسب با آن مجازات در نظر گرفته شود و جزای نقدی آن صرف تولید آثار متناسب فرهنگ ایرانی-اسلامی شود. آنچه به تصویب نمایندگان مجلس رسید، به شرح زیر است: ماده ۲۷- فعالیت در فضای مجازی و حوزه‌های فرهنگی ازجمله تولید یا کارگردانی فیلم و سریال، مستند و تئاتر، موسیقی و کتاب و مانند آنها چنانچه مطابق مستندات ارائه‌شده توسط ضابط، تحت حمایت یا اشراف یا هدایت یا آموزش یا راهبری کارگزار بیگانه باشد، موجب شش ماه تا پنج سال محرومیت از حقوق اجتماعی خواهد شد. در صورتی که اثر تولیدشده احکام دینی را زیر سؤال ببرد یا تصویری ناروا و خلاف واقع از جامعه و دستاوردهای انقلاب اسلامی نشان دهد یا به قصد ضربه‌زدن به استقلال و امنیت کشور، مقابله با نظام یا آموزه‌های اسلامی منتشر شود، صادرکننده مجوز تولید پخش یا انتشار و نیز منتشرکننده علاوه بر محرومیت دائم از حقوق اجتماعی به جزای نقدی معادل هزینه تولید اثار فرهنگی ایرانی-اسلامی محکوم می‌شوند. میزان محکومیت جزای نقدی در هیچ صورت نمی‌تواند کمتر از دو برابر جزای نقدی مقرر برای مجازات نقدی جرائم تعزیری درجه یک باشد. تبصره ۱- چنانچه اثر تولیدشده تحت حمایت، اشراف، هدایت، آموزش یا راهبری کارگزار بیگانه انجام شده باشد، مؤلف، تهیه‌کننده یا کارگردان حسب مورد به شش ماه تا پنج سال محرومیت از تولید یا همکاری در آثار هنری و به پرداخت دو تا چهار برابر جزای نقدی صدر این ماده محکوم می‌شوند. تبصره ۲- در صورتی که ضابط حین تولید اثر، مستندات فوق را به دادستان ارائه نماید، دادستان موظف است از ادامه تولید اثر جلوگیری و پرونده را برای رسیدگی به بازپرسی ارسال نماید. تبصره ۳- تولید اثر هنری بدون مجوز از نهادهای قانونی کشور یا به صورتی آشکار مغایر با مجوز صادرشده، موجب شش ماه تا پنج سال محرومیت از فعالیت هنری و پرداخت دو تا چهار برابر جزای نقدی این ماده خواهد بود. تبصره ۴- فعالیت‌های فرهنگی اتباع بیگانه که مطابق ثبت یا مجوز سامانه انجام شده باشد، مشمول مجازات‌های این ماده نخواهد بود.

سخنگوی هیئت‌رئیسه مجلس: دولت به‌زودی گزینه پیشنهادی وزارت اطلاعات را معرفی می‌کند

گودرزی گفت: دولت به‌زودی گزینه پیشنهادی وزارت اطلاعات را به مجلس معرفی می‌کند. عباس گودرزی، سخنگوی هیئت‌رئیسه مجلس اعلام کرد: بر اساس اصل ۱۳۵ قانون اساسی، رئیس‌جمهور برای وزارتخانه‌های فاقد وزیر، صرفا به مدت سه ماه می‌تواند سرپرست تعیین کند، این در حالی است که از ۱۹ مرداد تا ۴ شهریور، یعنی ۴۵ روز بیشتر از مهلت مقرر با استجازه به تعویق افتاد. او ادامه داد: اکنون بیش از یک ماه از فرصت دولت برای معرفی وزیر گذشته است و ضرورت دارد هرچه سریع‌تر وزیر پیشنهادی معرفی شود. گودرزی تصریح کرد: صبح امروز در جلسه هیئت‌رئیسه مجلس این موضوع مورد بررسی و پیگیری قرار گرفت. دولت به‌زودی گزینه نهایی را به مجلس به منظور برگزاری جلسه رأی اعتماد معرفی می‌کند.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR
ارتباط با روزنامه شرق
T.ME/ALOSHARGH
WWW.SHARGHDAILY.IR

از سیگنال‌های تازه مذاکره تا تداوم آرایش تهدید؛ معادلات مبهم تهران و واشینگتن در آستانه انتخابات کنگره

پرونده

جنگ قطعی نیست؛ مگر...

عبدالرحمن فتح‌الهی: در فاصله فقط ۲۴ ساعت تا انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا، مناسبات تهران و واشینگتن در وضعیتی متناقض و سرشار از ابهام قرار گرفته است. از یک سو، سایه جنگ همچنان بر منطقه سنگینی می‌کند و نشانه‌های نظامی و امنیتی احتمال تشدید تقابل، مانع از آن است که بتوان خطر رویارویی تازه را منتفی دانست؛ از سوی دیگر، هم‌زمان با نزدیک‌شدن به موعد انتخابات، گزارش‌های رسانه‌ای درباره فعال‌شدن دستورکارهای تازه دیپلماتیک، احتمال دیدار مقام‌های دو کشور و حتی آغاز مذاکرات مستقیم، بار دیگر به جریان افتاده است. انتشار خبرهایی درباره احتمال سفر هیئت آمریکایی به دوحه و طرح گمانه‌زنی‌ها درباره مسیرهای جدید گفت‌وگو، به‌ویژه پس از گزارش مربوط به نامه جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به محسن رضایی، دبیر شعام، بر دامنه این تحرکات افزوده است. با این حال، نباید از افزایش سیگنال‌های دیپلماتیک، تصویری خوشبینانه و شتاب‌زده از فرجام بحران ساخت. دیپلماسی هنوز به مرحله‌ای نرسیده که بتوان آن را جایگزینی تثبیت‌شده برای گزینه نظامی دانست؛ همان‌گونه که تهدید جنگ نیز لزوما به معنای اتخاذ تصمیم قطعی برای حمله نیست. آنچه اکنون بیش از هر چیز خودنمایی می‌کند، همزیستی دو مسیر متعارض است: مذاکره به‌مثابه فرصتی برای مهار بحران و جنگ به‌عنوان اهرم فشار یا سناریویی همچنان روی میز. در چنین فضایی، انتخابات آمریکا نه نقطه پایان تنش، بلکه یکی از متغیرهای اثرگذار بر محاسبات طرفین است. بنابراین جنگ هنوز قطعی نیست، اما فاصله میان احتمال و وقوع آن را نمی‌توان با چند نشانه دیپلماتیک نادیده گرفت. برای واکاوی ابعاد این وضعیت مبهم و سنجش نسبت میان تحرکات دیپلماتیک و سایه سنگین احتمال تقابل نظامی، با حشمت‌الله فلاحت‌پیشه و شهروز شریعتی به گفت‌وگو نشسته‌ایم تا ارزیابی‌ها و تحلیل‌های آنان را درباره چشم‌انداز پیش‌روی مناسبات تهران و واشینگتن و سناریوهای محتمل جنگ و صلح جویا شویم.

شهروز شریعتی در گفت‌وگو با «شرق» عنوان کرد

تداوم الگوی بحران کنترل‌شده به‌جای جنگ فراگیر


عکس: سپند ناکی، شرق

شرق: شهروز شریعتی در گفت‌وگو با «شرق»، به واسطه نگاه خوشبینانه‌اش از بین خطوط تحولات و در فاصله یک روز تا انتخابات کنگره آمریکا تأکید دارد که در شرایط کنونی، احتمال تداوم الگوی بحران کنترل‌شده از احتمال ورود به یک جنگ فراگیر به‌مراتب بیشتر است. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، برخلاف ارزیابی‌هایی که تحرکات نظامی و تنش‌های اخیر را نشانه قطعی‌شدن جنگ می‌دانند، معتقد است هنوز شواهد کافی برای عبور طرفین از آستانه بازدارندگی متقابل وجود ندارد. از نگاه این پژوهشگر ارشد حوزه سیاست خارجی، نامعلوم‌بودن دامنه، مدت و پیامدهای یک جنگ گسترده، در کنار آسیب‌پذیری متقابل ایران، آمریکا و اقتصاد منطقه، هزینه تصمیم برای آغاز چنین تقابلی را افزایش می‌دهد. این مدرس حوزه بین‌الملل ضمن تأکید بر شکنندگی الگوی کنونی و امکان فروپاشی آن بر اثر خطای محاسباتی یا تحولات پیش‌بینی‌نشده، فعال‌بودن کانال‌های ارتباطی و میانجیگری‌های منطقه‌ای را نشانه تداوم امکان مدیریت بحران می‌داند؛ هرچند تأکید می‌کند مذاکره لزوما به معنای توافق یا منتفی‌شدن جنگ نیست. او همچنین چهار آستانه مشخص برای بازنگری در ارزیابی خود از احتمال جنگ برمی‌شمارد. متن پیش‌رو، مشروح کامل این گفت‌وگو است.

●●●

اجازه بدهید بحث را صریح آغاز کنم. شما بر چه مبنای مشخصی احتمال جنگ را منتفی یا بسیار ضعیف می‌دانید؟ آیا صرفا به این استدلال تکیه می‌کنید که جنگ برای هیچ‌یک از طرفین منفعت ندارد؟ اگر چنین است، مگر در تاریخ روابط بین‌الملل کم جنگ‌هایی رخ داده‌اند که هزینه‌های آنها برای طرفین کاملا روشن بوده، اما محاسبات سیاسی، خطای راهبردی یا اراده بازیگران آنها را به سمت جنگ سوق داده است؟ آیا شما میان «عقلانی‌نبودن جنگ» و «اتفاق‌نیفتادن جنگ» خلط نمی‌کنید؟

البته در روابط بین‌الملل هیچ تحلیلگری نمی‌تواند با قطعیت ادعایی داشته باشد، آنچه گفته‌ام این است که در شرایط کنونی، احتمال تداوم الگوی بحران کنترل‌شده از احتمال ورود به یک جنگ فراگیر به مراتب بیشتر است. دلیل این گزاره نیز فقط پرهزینه‌بودن جنگ برای طرفین نیست؛ زیرا همان‌گونه که اشاره کردید، تاریخ روابط بین‌الملل سرشار از جنگ‌هایی است که با وجود آگاهی بازیگران از هزینه‌های سنگین آنها رخ داده‌اند. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز نشان داد گاه ارزیابی‌های اطلاعاتی و سیاسی می‌توانند به تصمیم‌های پرهزینه منجر شوند. بنابراین استدلال من اتفاقا فقط بر عقلانی‌بودن بازیگران استوار نیست، بلکه بر ساختار بازدارندگی متقابل استوار است. افزون بر این، فرایند تصمیم برای اقدام به جنگ فراگیر از سوی قدرت‌های بزرگ باید از چندین فیلتر سیاسی، نظامی و اقتصادی عبور کند که این شواهد در این مورد کمتر مشاهده می‌شود. در وضعیت کنونی، هر دو طرف می‌دانند آغاز جنگ فراگیر، برخلاف بسیاری از جنگ‌های گذشته، پایان قابل پیش‌بینی ندارد. پس مسئله فقط هزینه نیست، بلکه مسئله نامعین‌بودن دامنه، مدت و پیامدهای جنگ است و در نتیجه هرچه عدم قطعیت در این موارد مهم بیشتر باشد، آستانه تصمیم برای آغاز جنگ نیز افزایش می‌یابد. از سوی دیگر معتقدم الگوی غالب در روابط ایران و آمریکا در سال‌های اخیر چیزی است که می‌توان آن را بحران مدیریت‌شده یا رقابت همراه با بازدارندگی نامید.

ولی جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه نشان داد این الگو کاملا شکننده است، نه؟

البته که این الگو شکننده است و ممکن است بر اثر خطای محاسباتی یا حادثه‌ای پیش‌بینی‌نشده فروبپاشد، اما هنوز شواهد کافی برای این نتیجه‌گیری که بازیگران تصمیم سیاسی برای عبور از آن گرفته‌اند، وجود ندارد یا دست‌کم هنوز من آن را در طرف ایرانی و طرف آمریکایی ندیده‌ام.

گفتید یکی از پایه‌های تحلیلی برای منتفی‌دانستن جنگ، محاسباتی مانند محاسبات اقتصادی است. اتفاقا گفته می‌شود راهبرد تهران برای جلوگیری از جنگ، افزایش هزینه‌های آن در ابعاد مختلف است؛ یعنی هزینه جنگ تا جایی بالا رود که منتفی شود. از این‌رو، محتمل است ایران با افزایش هزینه‌های جنگ برای آمریکا، ازجمله بالابردن قیمت انرژی در بازارهای جهانی و هدف قراردادن پایگاه‌ها و منافع آمریکا در کشورهای منطقه در صورت حمله مجدد، واشینگتن را از ورود به یک جنگ گسترده منصرف کند. با این حال، سؤال اینجاست که از کجا معلوم این راهبرد بازدارنده عمل کند و به‌جای آن، آمریکا را به این جمع‌بندی نرساند که باید پیش از آنکه ایران فرصت عملیاتی‌کردن چنین تهدیدهایی را پیدا کند، توان نظامی و زیرساخت‌های راهبردی آن را هدف قرار دهد؟

در ادبیات بازدارندگی، همواره دو نتیجه ممکن وجود دارد؛ نخست آنکه افزایش هزینه‌ها، طرف مقابل را از اقدام نظامی منصرف کند و دوم آنکه اگر بازیگر احساس کند پنجره فرصت در حال بسته‌شدن است، به سمت اقدام پیش‌دستانه حرکت کند. در نتیجه، اکنون سؤال اصلی این است که کدام منطق در شرایط موجود بر تصمیم‌گیری آمریکا غلبه دارد؟ به نظر من، در شرایط فعلی آمریکا با سه محدودیت هم‌زمان روبه‌رو است. نخست آنکه هیچ تضمینی وجود ندارد که حمله محدود بتواند بحران را محدود نگه دارد؛ برعکس، احتمال گسترش درگیری به سراسر غرب آسیا وجود دارد. دوم، هرگونه اختلال گسترده در امنیت انرژی، تنگه هرمز و زیرساخت‌های منطقه، هزینه‌هایی فراتر از ایران و آمریکا ایجاد می‌کند و اقتصاد جهانی را نیز درگیر خواهد کرد؛ کما اینکه برخی از شواهد این موضوع هم‌اکنون روشن است. سوم و از همه مهم‌تر، تجربه دو دهه گذشته نشان داده است آغاز جنگ بسیار ساده‌تر از پایان‌دادن به آن است. سیاست‌مداران آمریکایی امروز این تجربه را در عراق، افغانستان و حتی در مدیریت بحران‌های جدید منطقه‌ای که ممکن است با وجود تداوم این تخاصم بیشتر شود، پیش چشم دارند. بنابراین افزایش هزینه جنگ به‌تنهایی بازدارنده نیست، اما وقتی با نامطمئن‌بودن نتیجه جنگ و نبود راهبرد روشن برای پایان آن همراه می‌شود، احتمال انتخاب گزینه نظامی را کاهش می‌دهد.

بخش دیگری از استدلال شما احتمالا به تحولات سیاسی داخل آمریکا و انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره بازمی‌گردد؛ به این معنا که احتمال پیروزی دموکرات‌ها و از دست رفتن اکثریت جمهوری‌خواهان می‌تواند دست دونالد ترامپ را برای ورود به یک جنگ جدید ببندد یا دست‌کم هزینه سیاسی آن را افزایش دهد. اما آیا این تحلیل بیش از اندازه به سازوکارهای انتخاباتی و محدودیت‌های سیاسی آمریکا متکی نیست؟

من انتخابات را علت اصلی کاهش احتمال جنگ نمی‌دانم و اگر چنین برداشتی از سخنان من شده باشد، نیازمند اصلاح است.

خیر، گفتم احتمالا بخشی از استدلال شما روی انتخابات کنگره باشد؟

نه من چنین تصوری ندارم. رئیس‌جمهور آمریکا از نظر حقوقی، حتی پس از تغییر ترکیب کنگره نیز همچنان فرمانده کل قوا باقی می‌ماند و امکان صدور دستور عملیات نظامی را دارد. بنابراین پیروزی دموکرات‌ها، اختیار نظامی رئیس‌جمهور را سلب نمی‌کند؛ بحث من صرفا درباره محاسبه سیاسی است. هر رئیس‌جمهوری، ازجمله آقای ترامپ، هنگام تصمیم‌گیری درباره جنگ، ناگزیر هزینه‌های داخلی آن را نیز محاسبه می‌کند. در مورد شخصیت ترامپ اتفاقا افکار عمومی و وضعیت اقتصادی و بازار انرژی بسیار مهم است. البته همان‌گونه که شما اشاره کردید، این احتمال نیز وجود دارد یک رئیس‌جمهور برای نمایش اقتدار به اقدام نظامی بیشتر روی آورد و حتما این سناریو را نمی‌توان نادیده گرفت، اما تفاوت میان یک عملیات محدود و یک جنگ فراگیر بسیار مهم است. عملیات محدود ممکن است با هدف ارسال پیام سیاسی طراحی شود، اما تبدیل آن به جنگی گسترده، مستلزم عبور از آستانه‌های متعدد نظامی و سیاسی است؛ آستانه‌هایی که هنوز شواهد کافی برای عبور از آنها مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل، من نقش انتخابات اشاره‌شده را فقط یکی از متغیرهای مؤثر در افزایش احتیاط تصمیم‌گیران آمریکایی می‌دانم.

احتمالا نامه‌نگاری جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، با محسن رضایی و همچنین تحرکات گسترده دیپلماتیک کشورهای منطقه، به‌ویژه قطر را نشانه‌ای از وجود اراده جدی برای جلوگیری از جنگ و بازگشت به مسیر مذاکره می‌دانید. اما از کجا معلوم این تحرکات واقعا نشانه عقب‌نشینی از گزینه نظامی باشد، نه آخرین تلاش برای گرفتن امتیاز از ایران پیش از تصمیم‌گیری نهایی درباره جنگ؟ مگر در تجربه‌های پیشین ندیده‌ایم که دیپلماسی و آرایش نظامی می‌توانند هم‌زمان پیش بروند و حتی مذاکره به ابزاری برای مدیریت زمان و تکمیل آمادگی‌های نظامی تبدیل شود؟ آیا صرف نامه‌نگاری یک مقام آمریکایی یا رفت‌وآمد دیپلماتیک کشورهای منطقه، بدون مشاهده تغییر معنادار در مطالبات واشینگتن و آرایش نظامی آن، برای نتیجه‌گیری درباره منتفی‌شدن جنگ کافی است؟

خیر، صرف نامه‌نگاری یا رفت‌وآمدهای دیپلماتیک به‌خودی‌خود هیچ چیز را اثبات نمی‌کند. در تاریخ روابط بین‌الملل، بارها مذاکره و آمادگی نظامی به‌طور هم‌زمان پیش رفته‌اند. بنابراین من هرگز از وجود تماس‌های دیپلماتیک نتیجه نمی‌گیرم که جنگ منتفی شده است. استدلال من این است که وقتی هم‌زمان سه روند مشاهده می‌شود، یعنی ارتباطات غیرمستقیم تداوم دارد، میانجی‌های منطقه‌ای فعال هستند و طرفین از عبور از برخی خطوط قرمز یکدیگر پرهیز کرده‌اند، پس این مجموعه داده‌ها نشان می‌دهد کانال مدیریت بحران همچنان باز است. تفاوت مهم میان «دیپلماسی واقعی» و «دیپلماسی تاکتیکی» نیز در همین‌جا مشخص می‌شود. اگر مذاکرات فقط پوششی برای آمادگی جنگ باشد، هم‌زمان باید شاهد بسیج گسترده نیروها و آماده‌سازی افکار عمومی برای یک درگیری طولانی باشیم. به نظر من، هنوز مجموعه این نشانه‌ها به سطحی نرسیده است که دست‌کم تا به این لحظه بتوان نتیجه گرفت تصمیم قطعی برای آغاز یک جنگ فراگیر با قبول همه هزینه‌ها اتخاذ شده است.

حالا که شما از منتفی‌بودن جنگ سخن می‌گویید، پرسش من این است که با این حجم از تحرکات نظامی، جابه‌جایی تجهیزات، آرایش نیروها و آمادگی‌های عملیاتی آمریکا و اسرائیل چگونه مواجه می‌شوید؟ آیا واقعا معتقدید این سطح از آماده‌سازی نظامی صرفا ابزار فشار روانی و دیپلماتیک است؟ می‌خواهم مشخصا بدانم چه تفاوتی میان یک تهدید نظامی برای گرفتن امتیاز در میز مذاکره و آماده‌سازی واقعی برای اجرای عملیات نظامی قائل هستید؟ اگر این تحرکات صرفا عملیات روانی است، چه نشانه عینی و قابل سنجشی دارید که این برداشت را تأیید کند؟ و اگر چنین نشانه‌ای وجود ندارد، چرا باید فرض عدم وقوع جنگ را بر احتمال وقوع آن ترجیح دهیم؟

بیایید میان دو مفهوم تمایز قائل شویم؛ آمادگی برای جنگ و تصمیم به جنگ با هم تفاوت دارند. در مطالعات راهبردی، هیچ فرمانده عاقلی بدون آمادگی نظامی وارد بحران نمی‌شود. بنابراین مشاهده جابه‌جایی تجهیزات، افزایش آمادگی نیروها یا تغییر آرایش عملیاتی، به‌خودی‌خود پدیده‌ای غیرعادی نیست؛ از نگاه من هنوز و تا این تاریخ، استقرار نیرو و لجستیک در مقیاسی که فراتر از مأموریت‌های بازدارنده باشد صورت نگرفته است و به نظر می‌رسد این اقدامات بخشی از منطق بازدارندگی و دیپلماسی مبتنی بر قدرت هستند که در آخرین نسخه سند امنیت ملی آمریکا به آن تصریح شده است. البته اینجا شاید بتوانم یک گام هم فراتر بگذارم؛ چراکه لزوما از روی آرایش نظامی هم به‌تنهایی نمی‌توان تصمیم سیاسی برای آغاز جنگ را استنتاج کرد و این عملیات می‌تواند بخشی از همان بازدارندگی باشد. اگر چنین بود، بسیاری از بحران‌های بزرگ دوران جنگ سرد باید به جنگ مستقیم میان آمریکا و شوروی منتهی می‌شدند. معیار من همان روندهایی است که پیش‌تر اشاره کردم. در نتیجه از این منظر، آرایش نظامی را جدی می‌دانم، اما آن را معادل عبور قطعی از آستانه جنگ نمی‌دانم.

شما همچنان به امکان توافق و احیای دیپلماسی امیدوار هستید، اما آیا به محتوای مطالبات آمریکا توجه کرده‌اید؟ وقتی دامنه مطالبات به پرونده هسته‌ای می‌رود و ترامپ می‌داند در شرایط فعلی، موضوع هسته‌ای اولویت تهران نیست، آیا اساسا با یک مذاکره متعارف مواجه هستیم؟ پرسش صریح‌تر من این است که آیا ممکن نیست مذاکره در شرایط کنونی نه برای دستیابی به توافق، بلکه برای اداره‌کردن ایران به پذیرش یک نظم امنیتی جدید و در صورت شکست این روند، توجیه سیاسی و دیپلماتیک اقدام نظامی دنبال شود؟ شما چه تضمینی دارید که دیپلماسی فعلی واقعا مسیر دستیابی به توافق است، نه مرحله‌ای برای تکمیل فشار بر ایران؟

این پرسش شما مهم و هوشمندانه است، اما توجه داشته باشیم که دیپلماسی همیشه برای رسیدن فوری به توافق طراحی نمی‌شود. من نیز معتقد نیستم که همه مذاکرات به توافق منتهی خواهند شد. گاهی مذاکره، ابزاری برای مدیریت بحران و آزمودن خطوط قرمز طرف مقابل یا ایجاد مشروعیت بین‌المللی یا افزایش فشار سیاسی است. بخشی از مطالبات آمریکا از همان ابتدا حداکثری و حتی دست‌نیافتنی طراحی شده بود، اما از این گزاره نمی‌توان نتیجه گرفت که هدف نهایی، جنگ است. به نظر من، دیپلماسی امروز بیش از آنکه برای رسیدن سریع به یک توافق جامع باشد، تلاشی برای جلوگیری از فروپاشی کامل مدیریت بحران است. به همین دلیل، حتی اگر مذاکرات به توافق نهایی منجر نشوند، ممکن است همچنان کارکرد بازدارنده و کنترل‌کننده داشته باشند. به بیان دیگر، شکست یک یا چند دور مذاکره به معنای انتخاب جنگ نیست؛ همان‌گونه که آغاز مذاکره نیز به معنای توافق قطعی نیست و نخواهد بود.

ما دو تجربه نظامی مستقیم را پشت سر گذاشته‌ایم. جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه نشان داد که برخلاف برخی تصورات، تقابل نظامی میان ایران و اسرائیل دیگر یک سناریوی دور از ذهن یا صرفا فرضی نیست. این تجربه همچنین نشان داد که محاسبات طرفین درباره هزینه‌ها، ظرفیت‌ها و خطوط قرمز یکدیگر می‌تواند با واقعیت میدان فاصله داشته باشد. سؤال من این است که چه چیزی در معادلات کنونی تغییر کرده که شما تصور می‌کنید احتمال تکرار یا گسترش آن تقابل کاهش یافته است؟ آیا صرف توقف موقت درگیری را می‌توان نشانه حل بحران دانست؟

اینجا برداشت من با شما در تفسیر پیامدها تفاوت دارد؛ شما این دو تجربه را نشانه کاهش آستانه استفاده از زور می‌دانید در حالی که من معتقدم این جنگ‌ها هم‌زمان محدودیت‌های استفاده از زور را نیز آشکار کردند. شاید برای نخستین بار هر دو طرف تصویری عینی‌تر از توانایی‌ها، آسیب‌پذیری‌ها و ظرفیت واکنش متقابل یکدیگر به دست آوردند. این شناخت، از یک سو ممکن است اعتمادبه‌نفس برخی بازیگران را افزایش داده باشد، اما از سوی دیگر، هزینه‌های ورود به یک جنگ فراگیر را نیز واقعی‌تر کرده است و این تجربه اتفاقا برای دو طرف درگیر بسیار مهم ارزیابی می‌شود. البته قطعا توقف درگیری را نشانه حل بحران نمی‌دانم، اما آن را نشانه ورود بحران به مرحله‌ای جدید از بازدارندگی متقابل می‌دانم که هرچند مرحله‌ای است که می‌تواند بی‌ثبات و مستعد خطای محاسباتی باشد، اما لزوما هم به معنای حرکت اجتناب‌ناپذیر به سوی جنگ گسترده نیست.

به نظر می‌رسد در تحلیل احتمال جنگ، نقش مستقل اسرائیل در دوره پس از انتخابات کنست و وزن‌کشی سیاسی برای ائتلاف‌سازی در جهت تشکیل دولت تازه‌گاهی کمتر از اندازه واقعی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. آیا شما این احتمال را جدی می‌دانید که اسرائیل و شخص نتانیاهو با ارزیابی متفاوتی از تهدید ایران در دوره گذار تا شروع به کار پارلمان، تلاش کند آمریکا را به سمت یک تقابل نظامی گسترده سوق دهد؟

در واقع نقش اسرائیل را نه ناچیز می‌دانم و نه تعیین‌کننده مطلق؛ اسرائیل می‌تواند هزینه‌های سیاسی بی‌عملی را برای واشینگتن افزایش دهد، یا اطلاعات امنیتی ارائه کند، یا فضای رسانه‌ای و دیپلماتیک را تحت تأثیر قرار دهد یا حتی در بدترین شرایط با برخی اقدامات میدانی دامنه بحران را گسترش دهد. اما در نهایت، ورود ایالات متحده به یک جنگ فراگیر، تصمیمی است که باید در چارچوب محاسبات کلان منافع آمریکا اتخاذ شود و مستلزم هماهنگی عملیاتی همراه با تقسیم مأموریت و زمان‌بندی مشترک است. بنابراین نقش اسرائیل را می‌توان یکی از متغیرهای مهم در فرایند تصمیم‌سازی آمریکا تلقی کرد، اما این سناریو هنوز به معنای وقوع قطعی جنگ فراگیر نیست و فقط نشان‌دهنده افزایش ریسک تصمیم‌گیری خواهد بود. مجدد تأکید دارم که وجود ساختار پیچیده‌ای از بازدارندگی متقابل در شرایط موجود، به همراه هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی جنگ و نبود چشم‌انداز روشن برای پایان این نبرد، واقعیت منازعه حاضر است و در چنین شرایطی، حتی اگر برخی بازیگران منطقه‌ای به سمت تشدید بحران حرکت کنند، تصمیم نهایی واشینگتن همچنان تابع ارزیابی منافع و هزینه‌های کلان ایالات متحده خواهد بود.

ما با مشکلات اقتصادی، تحریم‌های طولانی‌مدت، محدودیت‌های سرمایه‌گذاری و فشارهای معیشتی مواجه هستیم. در چنین شرایطی، آیا می‌توان صرفاً با استناد به توان نظامی و ظرفیت بازدارندگی، احتمال جنگ را پایین دانست؟ نکته مهم‌تر اینکه آیا شما برای پیامدهای اقتصادی و اجتماعی یک جنگ طولانی یا چندمرحله‌ای نیز سناریوی مشخصی دارید؟ اگر جنگ رخ دهد و زیرساخت‌های اقتصادی کشور آسیب ببینند، چه تضمینی وجود دارد که ایران بتواند از پیامدهای آن در کوتاه‌مدت و میان‌مدت عبور کند؟ آیا خوش‌بینی به عدم وقوع جنگ، ممکن است باعث شود کشور از آمادگی لازم برای مواجهه با بدترین سناریو غافل بماند؟

واقعیت این است که هیچ کشوری، حتی قدرت‌های بزرگ، از یک جنگ فرسایشی استقبال نمی‌کنند. ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. فشارهای اقتصادی، تحریم‌های طولانی، محدودیت‌های مالی و پیامدهای اجتماعی، همگی ظرفیت تاب‌آوری کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهند و نادیده‌گرفتن این واقعیت، خطای تحلیلی خواهد بود. اما باز تکرار می‌کنم که همین محدودیت‌ها، بخشی از منطق بازدارندگی را نیز شکل می‌دهند. بازدارندگی فقط توان موشکی یا قدرت نظامی محدود نمی‌شود و زمانی معنا پیدا می‌کند که همه بازیگران بدانند ورود به جنگ، هزینه‌هایی ایجاد می‌کند که کنترل آنها برای هیچ‌یک آسان نخواهد بود. همان‌گونه که اقتصاد ایران آسیب‌پذیر است، اقتصاد منطقه، بازار جهانی انرژی و حتی منافع آمریکا و متحدانش نیز از یک جنگ گسترده مصون نخواهند بود. استدلال من در کل این گفت‌وگو این است که آسیب‌پذیری متقابل، یکی از عوامل اصلی احتیاط همه بازیگران در تصمیم‌گیری است.

ادامه در صفحه ۷